

نقد و نظر

کوروش:

# یکتاپرست یا سیاستمدار؟

## بهن بازرگانی

نقدی بر مقاله دکتر محمد علی اسلامی ندوشن: «پارس، خاستگاه نخستین امپراتوری جهانی» اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۱۱۲-۱۱۱

نوشته‌ی کوتاه و خواندنی آقای اسلامی ندوشن از یک مقدمه و یک قسمت پایانی و هفت نکته تشکیل شده و هر نکته به دیگر نکات گره خورده است. در مقدمه می‌خوانیم: «موضوعی را که در اینجا عنوان می‌کنم، به منظور اقناع یک کنجکاوی است... مردم ایران باید به درستی - نه کمتر و نه بیشتر - آن‌گونه که بوده است، از گذشته‌ی خود مطلع بمانند. حقیقت برتر از هر چیز»

حقیقت، وابسته به آن فضای فرهنگی - اعتقادی است که فرد در درون آن نفس می‌کشد، می‌اندیشد و زندگی می‌کند. پیرو اهریمن، مانند یک مومن دین بهی به جهان نمی‌نگرد و تاویل او از آن چه می‌بیند با تاویل مومن دین بهی یکی‌سان نیست. اگر قرار باشد آن دو، با حفظ مواضع خود درباره‌ی موضوعی، هر چه باشد، بیانیته‌ی مشترکی بدهند به طوری که از یک نقطه شروع کنند و به نتیجه‌ای یکسان برسند، نه نقطه‌ی شروع و نه نتیجه‌ی مشترک، مبتنی بر اصولی که بر فراز گرایش‌های آن دو و با امریت ناشی از نفس حقیقت، حقیقتی که گویا «برتر از همه» است، یا حقیقت آن‌گونه که بوده است «نه کمتر و نه بیشتر» نخواهد بود. بل که باید هر دو، روی آن جنبه‌ی مشترک کار کنند تا به توافق برسند. در حوزه‌ی علوم انسانی سلیقه‌های زیبایی شناختی و گرایش‌های اخلاقی عملاً غیرقابل حذف‌اند و احکام ما مبتنی بر پیش فرض‌هایی است که خود این پیش فرض‌ها از

گرایش‌هایی تراویده‌اند که آن گرایش‌ها، بنیادها و باروهای داوری ما را می‌سازند. نمونه‌ای می‌آورم: استاد می‌نویسند: «سخن داریوش که از خدا می‌خواست تا ایران را از... دروغ و... مصون دارد... در واقع آرزوی همه‌ی مردم آن زمان را خلاصه می‌کرد» عرفاً این‌گونه نقل قول از زبان داریوش تایید ضمنی داریوش به عنوان دشمن دروغ است. استاد به کتاب خانم بویس درباره‌ی تاریخ هخامنشیان اشاره کرده‌اند<sup>(۱)</sup> خانم بویس در این کتاب با تفسیر برخی شواهد و نیز با نقل نظرات موافق و مخالف محققان دیگر، سیمای متفاوتی از داریوش ارایه می‌دهد: جاه‌طلب‌تر از ناپلئون، مکارتر از عمر و عاص و دروغ‌گوتر از گوبلز. داریوشی که با همراهی شش «امشاسپند» پارسی، عملاً هر دو فرزند کوروش را سر به نیست می‌کند. دختر کوروش را با تهدید به حرم‌سرای خویش می‌آورد و با کشتن یک مغ سرشناس به اتهام ساختگی قاتل شاه و غاصب تاج و تخت ایران، پشتیبانی موبدان زرتشتی را برای سرکوب محتمل مذاهب چند خدایی پیشین جلب می‌کند و با تکیه بر ارتشی به فرماندهی اشراف پارسی، جنبش‌های سراسری ایران و سایر ملل مغلوب را سرکوب می‌کند و پارسیان را در مقایسه با سایر ملل به موضع برتر می‌رساند. با معیارهای رایج کنونی که کارایی و موفقیت، حرف آخر را می‌زند، داریوش شایسته‌ی لقب کبیر است. خدمات او به ایران، مدیریت نبوغ‌آسای او و درایت او، کفه‌ی ترازو را، اگر چشم بر اصول اخلاقی ببندیم، به نفع او سنگین می‌کند. من ایرادی نمی‌توانم به استاد بگیرم اگر بگویند که ما ایرانی‌ها باید مانند فرانسوی‌ها، که به ناپلئون خویش افتخار می‌کنند، به داریوش

افتخار کنیم. اما حق نداریم او را منزّه نشان دهیم. پس اگر می‌خواهیم «خاک در چشم تاریخ نریزیم» باید در هر مورد، نظرات متفاوت و حتی متضاد را نیز مطرح کنیم و ضمن مشخص کردن تاویل مرجح خویش، خواننده را آزاد بگذاریم تا تاویل مرجح خود را انتخاب کند. در نکته‌ی چهارم می‌نویسند: «کوروش در کشور گشایی و فرمانروایی خود روشی تازه پدید آورد که می‌توان گفت تبدیل دنیای چند خدایی، به دنیای یک خدایی بود. از پی آن رابطه‌ی غالب و مغلوب تغییر کرد. پیش از آن، مغلوب شدن در جنگ به معنای حق نداشتن بود... کسی که پیروز شده بود آن را نشانه‌ی اراده آسمان می‌گرفت که به او ماموریت داده شده است هر چه خواست بکند»

بسته به این که از چه موضع و زاویه‌ای به این مسایل بنگریم به نتیجه‌گیری‌های متفاوتی می‌رسیم. ساختاری که فلسفه‌ی چند خدایی را تولید و باز تولید می‌کند شاید بی‌ارتباط با دوران شکارورزی نباشد که در آن، هر حیوان متناسب با توانایی‌هایش برای خود محدوده‌ای دارد که در آن صاحب نفوذ و قدرت است. امروزه آن ساختار را تعادل زیست محیط می‌گوییم. طراحان مدرنیته، اصطلاح «قانون جنگل» را برای بیان آنچه که «می‌دیدند» اختراع کردند. این اصطلاح جنبه‌ای تحقیرآمیز را با خود یدک می‌کشد. در عصر شکارورزی به حیات وحش و قواعد حاکم بر آن نه تنها به دیدی تحقیر نگریسته نمی‌شد، بل که حیات وحش همان زمینه‌ی اصلی بود که بر مبنای آن سایر مناسبات بشری سامان یافته بود. در یک زیست محیط موجودات متفاوتی از حشرات گرفته تا فیل و پلنگ و گرگ و انسان،

کوروش  
فرستاده  
نیست  
رشته

زندگی میکنند و آن چنان در هم تنیده‌اند که شگفتی نمی‌نماید. در آن جا هر جنبنده‌ای، از خشونت و به ویژه از عمل کشتن، برای بقای خود یا گله‌ای که او عضوی از آن است، استفاده می‌کند و آن‌گاه که گرسنگی او بر طرف شود یا خطری جدی در بین نباشد خشونت و کشتن نیز خود به خود متوقف می‌شود. آن پیش‌داوری که از «قانون جنگل» می‌تراود تحت تاثیر نظرات فلسفی هابز تا داروینسم اجتماعی و در حال و هوایی آکنده از دوران اول سرمایه‌داری شکل گرفت و اشاعه یافت. در چند خدایی فرض بر این است که مظاهر متفاوت هستی، ایزدهای متفاوتی دارند و این ایزدها حوزه‌ی اقتدار محدود و مشخصی دارند که به سختی از آن دفاع می‌کنند. کسی که تابو شکنی کند یعنی حوزه‌ی اقتدار ایزدان را بی‌اعتبار کند از جانب آنان کیفر می‌بیند. از موضعی که نگارنده می‌نگرد، صحنه‌ای که استاد توصیف می‌کند، بازگونه دیده می‌شود. شاید به دلیل آن که تعابیر کاملاً متفاوتی از فضای فرهنگ چندخدایی داریم.

آیا در دوره فرمانروایی کوروش، ایرانیان و یا ملل مغلوب ایران از مذاهب چند خدایی به تک خدایی روی آوردند؟ ما با هم توافق داریم که کوروش تغییری در مذاهب دایر و رایج ملل مغلوب وارد نکرد. در مورد مذهب کوروش و ایرانیان دوران او نیز توافق داریم که بر خلاف تصور ساسانیان، زرتشت مدت‌ها پیش از کوروش آمده بود. و آن جنگ‌ها و عدم مدارای مذهبی که راست یا دروغ، دوران گشتاسب را رقم زده است و پی‌آمدهای آن گویا تراژدی اسفندبار و سپس مرگ رستم و زال و پایان عصر پهلوانی است، بسیار پیش از کوروش اتفاق افتاده بود. اتفاقاً اگر قرار باشد که به حدس و گمان، آن‌طور که دکتر اسلامی ندوشن در انشای مقاله‌ی خود به آن میدان داده است بپردازیم شاید بهتر است بگوییم که پس از زرتشت ایرانیان مانند بسیاری از ملل دیگر با دخل و تصرف در دین زرتشت باز هم اعتقادات دیرینه‌ی خود را آمیخته با برداشت‌های زرتشتی، زنده کردند.<sup>(۲)</sup> در کوروش، آن حس رسالت گسترده‌ی مذهب زرتشت را که گویا در دوران گشتاسب حاکم بود - و این نکته از تار و پود حماسی ملی ما هویداست - نمی‌بینیم. کوروش بیش از آن که در پی اشاعه‌ی مذهب ایرانی باشد در تلاش گسترش حوزه‌ی نفوذ سیاسی و نظامی ایران بر ملل دیگر و در همان حال تدبیر حفظ و نگهداری آن اقتدار بود و بنابراین عامل اصلی و تعیین کننده در سیاست‌های او عوامل نظامی و سیاسی بود تا

## ● در حوزه‌ی علوم انسانی سلیقه‌های زیبایی شناختی و گرایش‌های اخلاقی عملاً غیرقابل حذف‌اند و احکام ما مبتنی بر پیش فرض‌هایی است که خود این پیش فرض‌ها از گرایش‌هایی تراویده‌اند که آن گرایش‌ها، بنیادها و باروهای داوری ما را می‌سازند.

## ● اگر قرار باشد که به حدس و گمان، آن‌طور که دکتر اسلامی ندوشن در انشای مقاله‌ی خود به آن میدان داده است بپردازیم که پس از زرتشت ایرانیان مانند بسیاری از ملل دیگر با دخل و تصرف در دین زرتشت باز هم اعتقادات دیرینه‌ی خود را آمیخته با برداشت‌های زرتشتی، زنده کردند.

مذهبی. حتا داریوش نیز سیاست کوروش را در مورد ملل مغلوب دنبال کرد. اسکندر مقدونی نیز که متعلق به فرهنگ چند خدایی یونان باستان بود با مذاهب ملل مغلوب با مدارا و آسان‌گیری برخورد می‌کرد. سیاست عملی روم چند خدایی پیش از مسیحیت نیز مدارای مذهبی بود و تسامح مذهبی از ارکان «صلح رومی» بود. حکام رومی معمولاً در اختلافات مذهبی ملل تابعه دخالت نمی‌کردند و مسیح به اصرار خاخام‌های یهودی به صلیب کشیده شد. اما همین روم چندی پیش از کنستانتین به کشتار مومنین مسیحی پرداخت. روم مسیحی شده نیز مدارای مذهبی پیشه نکرد بل که دمار از روزگار معابد و سردابه‌های میتراایی درآورد. دولت‌های چند خدایی آشور نیز اهل مدارا و سازش نبودند و همان‌طور که نویسنده‌ی محترم مقاله «پارس، خاستگاه...» یادآوری کرده‌اند نسبت به تمدن‌های مجاور خود بسیار بی‌رحم بودند.

تمدن‌های آمریکای لاتین پیش از کولومب (پیش از کشف آمریکا توسط کریستف کلمب) که فرهنگ چند خدایی داشتند غالباً نسبت به هم بی‌رحم و ناشکیب بودند. اسپانیای کاتولیک فاتح آمریکا نیز در سلاخی بومیان صلح‌دوست، پرجمدار بی‌رحمی‌های پایان ناپذیر بشری شد. یا درست همان موقع که در قرون میانه در کشورهای اسلامی با اقلیت‌های مذهبی بالنسبه با مدارا برخورد می‌شد، (به جز در امپراطوری عثمانی و در ایران صفوی)، در اروپای مسیحی تساهل مذهبی که به کمترین حد خود رسیده بود. در نیمه‌ی اول قرن بیست نیز اروپای لائیک تبدیل به سلاخ‌خانه‌ی انسان‌ها شد. چگونه می‌توان به فرمول‌های سر راست دل خوش کرد و این تناقض‌ها را ندیده گرفت و رد شد. آقای ندوشن اگر می‌خواهد این وضعیت‌ها را فرموله کند باید که ارتباط این بی‌رحمی‌ها و ناشکیبایی مذهبی و سیاسی را با جهان بینی آن‌ها نشان دهد. من نمی‌توانم غبطه‌ی خود را به نویسنده‌ی این مقاله پنهان کنم آنجا که جهان و تاریخ را این قدر بسته‌بندی شده می‌بیند: «گروهی که مارکسیست‌ها در راس آنها بودند، بر این اصل پافشاری داشتند که جبر تاریخ کار خود را می‌کند و فرد، آلت و وسیله‌ای بیش نیست. این در حالی بود که فردپرستی لااقل در دو کشور بزرگ سوسیالیستی (روسیه و چین) بازارش از همه جا گرم‌تر بود. در مقابل، نظر دیگر، نقش فرد را عامل اصلی در سیر و سرنوشت یک کشور میدانست. چنین می‌نماید که تجربه‌ی تاریخ نه این را پذیرفته است و نه آن را. راه میانه‌ای هست، بدین معنا که ملتی در زمان معینی، استعداد، خواست و نیروی خاصی را واجد می‌شود، منتها پیشوا و سرداری لازم است که آن را بزیانند، تنظیم کند و در مسیر بیاندازد...» این راه میانه‌ای که استاد پیشنهاد می‌کنند همان «نظر دیگر» است، و به گمانم استاد بهتر از من می‌دانند که از پروتاگوراس تا به امروز فیلسوفان بزرگ با این مسایل کوچک! دست و پنجه نرم کرده‌اند. امروزه فیلسوفان خسته‌اند!! مشکل هم چنان باقی.

پانوشت‌ها:

۱- این کتاب به ترجمه‌ی آقای همایون صنعتی‌زاده در سال ۱۳۷۵ در تهران توسط انتشارات توس منتشر شده است.

۲- ر.ک. به ص ۲۲۸ «طلوع و غروب زرتشتی‌گری» زینر. این کتاب اخیراً به همت آقای نیمور قادری به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات فکر روز در تهران منتشر شده است. □